

پیشگامان شعر حماسی مذهبی، پیش از ابن حسام خوسفی

چکیده

هر چند اکثر قریب به اتفاق شاعران فارسی زبان، پرورده عرصه دین اسلامند - چنان که عمدتاً در آغاز دواوین اشعار، نحمدیّه، نعت پیامبر ﷺ، ائمه علیهم السلام و خلفا دیده می شود - لیکن برخی از ایشان، تمام اشعار خود را در خدمت دفاع، تبلیغ و یا ترویج دین اسلام قرار داده اند.

رودکی، کسائی، ناصر خسرو، سید حسن غزنوی، خاقانی، خواجه ابن یمن، و سلمان ساوجی از جمله شاعرانی اند که پیش از ابن حسام خوسفی به شعر دینی و به گونه ای، به شعر حماسی مذهبی روی آورده اند.

شعر را از نظر تقسیم بندی و به اصطلاح انواع ادبی، به گونه های متفاوتی تقسیم کرده اند، که شعر حماسی یکی از انواع آن به حساب آمده است. حماسه و منظومه های حماسی از دیدگاه صاحب نظران همیشه مطمح نظر بوده است و از آن تعابیر متنوعی شده است که به اجمال به برخی از آنها اشاره می شود:

حماسه: (epic) حماسه در لغت عرب به معنی شدت در کار است و از این ریشه صفات اَحْمَس، جمع احامس، یعنی جای سخت و درشت و مرد درشت در دین و دلیر در حرب؛ حماس به همین معنی پدید آمده. بعضی از قبایل عرب مانند قریش و کنانه و بنی عامرین صعصعة را به جهت شدت و خشونت ایشان، حُمَس می نامیدند. اندک اندک «حماسه» بر «شجاعة» نیز اطلاق شد؛ زیرا مرد شجاع نیز هنگام نبرد، در عین شدت و درشتی با دشمن برابری می کرد^۱.
منظومه های حماسی از دیدگاه صاحب نظران به انواع مختلفی از جمله: ۱- منظومه های

حماسی اساطیری و پهلوانی ۲- منظومه‌های حماسی تاریخی ۳- منظومه‌های حماسی دینی ۴- منظومه‌های حماسی مصنوع تقسیم شده است.^۲

حماسه تقریباً در همه جوامع وجود دارد، اما در ادبیات عرب، علی‌رغم این که کلمه حماسه عربی است؛ با تمام گستردگی‌اش از حماسه به معنی واقعی آن خبری نداریم؛ زیرا جامعه قبیله‌ای عرب، قابلیت پیدایش حماسه را نداشته و درگیرها بیشتر قبیله‌ای و داخلی بوده است. در عرب، حماسه به همین حرکت‌های جزئی و خروشها و جدالها و یاد مفاخرات شخصی و قبیله‌ای گفته می‌شود. «اشعار حماسه (اشعار پهلوانی) در ادبیات عرب بر قطعات و قضایایی اطلاق می‌شود که بیشتر مبتنی بر بیان مفاخر قبیله و فرد و ذکر شاعر از پهلوانیهای خود در میدان جنگ و فرار از مضایق و در افتادن در مهالک و چیره‌دستی در انتقام یا غارت و نهب است و راویان عرب در ذکر تاریخ قبایل از این اشعار و رجزهایی که پهلوانان و جنگجویان می‌گفتند بسیار یاد کرده‌اند».^۳

در کنار حماسه، رجز وجود دارد که عبارت است از اشعاری که اعراب در معرکه‌ها و جنگ‌ها در مقام مفاخرات و ذکر مردانگیها و شرافت‌های قوم خود یا شعری که به هنگام جنگ برای مفاخرت می‌خواندند.

علامه شبلی نعمانی در کتاب شعر العجم چنین آورده است:

«... آغاز شعر در عرب از این جا شده که وقتی دو حریف با هم در میدان جنگ مقابل می‌شدند، ابتدا به‌طور فخر و مباحات حسب و نسب خود را ذکر می‌کردند و این فقرات و جملات اول در نثر بوده و بعد موزون شده؛ رجز گردید؛ چنان‌که ارباب ادب می‌نویسند از میان اقسام شعر در عرب اول رجز پیدا شده و بعد از رجز قصیده عرض وجود نمود».^۴

این‌گونه رجز خوانیها در دیگر اشعار فارسی هم کم و بیش ملاحظه می‌شود که در بیشتر آنها تأثیرپذیری از شعر و رجز خوانی اعراب مشهود است، چه اشعاری که در مورد شجاعان ایرانی سروده شده است و چه اشعاری که صرفاً در مورد شجاعان عرب به زبان فارسی سروده شده است. دین یکی از اصولی است که شاعران و سخنوران پیوسته به دفاع از آن برخاسته و حمیت دینداری خود را با سرودن اشعاری به اثبات رسانیده‌اند.

در تاریخ شعر فارسی «اشعار دینی از شاعرانی مانند کسایی و ناصر خسرو آغاز شد و بعداً به وسیله شاعران شیعی مذهبی از قبیل: قوامی رازی شاعر قرن ششم هجری و ابن حسام خوسفی شاعر قرن نهم و محتشم کاشانی شاعر قرن دهم تکمیل شد. بعد از آن در تمام دوره صفویه و قاجاریه ادامه یافت. این اشعار که حماسه‌های دینی را هم باید در شمار آنها دانست، معمولاً در ذکر مناقب یا مصائب اولیای دین و پیشروان تشیع سروده شده است. رواج این نوع شعر در دوره صفویه که عهد

تقویت مذهب تشیع و رسمی شدن آن در ایران است، از هر دوره دیگر بیشتر بوده و در دوره قاجاری نیز از رواج نیفتاد»^۵.

همین نوع حماسه یا مفاخره مذهبی است که در نهایت منجر به پدید آمدن گروهی به نام «مناقبیان» یا «مناقب خوانان» شد که به ذکر بزرگیها و علو مقام پیشوایان خود، به ویژه در شیعه می پرداختند.

«از آثار شیعه در قرن ششم هجری معلوم می شود که دسته ای خاص به نام «مناقب خوانان» یا مناقبیان ظاهراً از عهد آل بویه به بعد در ایران سرگرم کار بودند. کار این دسته آن بوده که مردم برگرد آنها اجتماع می کردند و ایشان قصاید و اشعاری در ذکر مناقب امامان شیعی می خواندند و به اشعاری که آنها می خواندند گوش فرا می دادند. همراه این مناقب، حکایاتی هم نقل می شد که در آنها از شجاعت های علی بن ابیطالب علیه السلام سخن می رفت. این کار، مقدمه ایجاد داستانهای قهرمانی و منظومه های حماسی دینی درباره مغازی علی بن ابیطالب علیه السلام و اولاد او شده و از این راه چند منظومه بدیع در ادبیات فارسی به وجود آمده که همگی در بحر متقارب است، مانند: خاوران نامه ابن حسام و حمله حیدری با ذل و حمله حیدری راجی کرمانی و خداوند نامه فتحعلیخان صبای کاشانی و اردیبهشت نامه سروش اصفهانی و چند منظومه دیگر...»^۶.

در این مقاله، برآنیم که برخی از سروده های شاعران فارسی زبان به ویژه شیعه را که به طرفداری از دین و مذهب و عقیده خود سروده اند و ما از آنها به «حماسه گونه دینی» تعبیر کرده ایم، نمایانده شود تا مشخص گردد که نه تنها شاعران ایرانی به صورت مستقل کتابهایی در حماسه دینی سروده اند، بلکه به صورت پراکنده نیز در این مقوله داد سخن داده اند.

در بین شاعران فارسی زبان، بدون اغراق می توان گفت که اکثر قریب به اتفاق آنها پرورده میدان دین مذهب اند و در همین مورد به سخنوری پرداخته اند. ابتدای دیوان همه آنها با مدح باری تعالی و پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفا، و چنانچه شیعه باشند با مدح ائمه علیهم السلام آغاز می شود که همگی اینها بیانگر دین دوستی و عشق به معنویت آنهاست.

اما در بین این همه شاعر فارسی زبان، برخی از آنها بیشتر در این میدان گام نهاده اند و گوی سبقت را از دیگران روده اند. برخی نیز اساساً تمام شعر خود را در خدمت دین و مذهب خود آورده اند و بی شک در این میدان سخنوری بعضاً به عقیده و مذهب خود نیز بالیده اند و آن را ارج نهاده اند.

در این زمینه گویا فضل تقدّم با کسانی است و سپس دنباله رو و معارضش ناصر خسرو. امروزه کمتر کسی است که ناصر خسرو را به عنوان شاعری مذهبی شناسد. او را به حق می توان یگه تاز این میدان دانست. در این زمینه نمونه هایی از اشعار برخی شاعران بنا به ترتیب تاریخی نقل می شود.

رودکی

در اشعار رودکی، پدر شعر فارسی، اشعاری ملاحظه می‌شود که به مذهب خود اشاره کرده و بدان مفتخر است و در همین راستاست که بیان می‌کند که از دیگر مذاهب نیز مطلع است:

مرا ز منصب تحقیق انبیاست نصیب چه آب جویم از جوی خشک یونانی^۷

* * *

کسی را که باشد به دل مهر حیدر شود سرخ رو در دو گیتی باور^۸

کسایی

در بین شاعران شیعه مذهب فارسی زبان، کسایی از شاعرانی که در دفاع از مذهب و نازش به‌خاندان حق سخن فراوان گفته است، به طوری که همه او را بیشتر به این عنوان می‌شناسند:

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بودست و که باشد؟ جز شیر خداوند جهان حیدر کزار

ایسن دین هدئی را به مثل دایره‌ای دان پیغمبر ما مرکز و حیدر خط پرگار

علم همه عالم به علی داد پیمبر چون ابر بهاری که دهد سیل به گلزار^۹

قصیده فخیم و غزایی در مدح شاه ولایت، علی علیه السلام، سروده است و با بیانی ساده، فصیح و

دلنشین و ذکر آیاتی از قرآن کریم و احادیث نبوی، حقانیت او را در جانشینی بلا فصل پیغمبر

اکرم صلی الله علیه و آله به اثبات رسانیده و بیانگر مذهب کسایی - شیعه دوازده امامی - است. تنها به ذکر چند بیت از

آن بسنده می‌شود:

فهم کن گر مؤمنی فضل امیرالمؤمنین فضل حیدر، شیر یزدان، مرتضای پاک‌دین

فضل آن کس کز پیمبر بگذری فاضل تر اوست فضل آن رکن مسلمانی، امام المتقین

فضل زین الاصفیا، داماد فخر الانبیا کافریدش خالق خلق آفرین از آخرین

ای نواصب، گر ندانی فضل سر ذوالجلال آیت «قریبی» نگه کن وان «اصحاب الیمین»

«قل تعالوا ندع» برخوان، ور ندانی گوش دار لعنت یزدان بین از «نبتهل» تا «کاذبین»

«لافتی الا علی» برخوان و تفسیرش بدان یا که گفت و یا که داندگفت جز «روح الامین»^{۱۰}

ناصرخسرو

اگر ناصرخسرو را مذهبی‌ترین شاعر در دفاع از عقیده و آرمانش بدانیم و بنامیم، سخنی به‌گراف نگفته‌ایم. اصولاً دوران ناصرخسرو (قرن پنجم) دوران اختلافات مذهبی است، لذا جدالهای

مذهبی مفاخره ساز و حماسه گونه است، چنان که خود او می گوید:

گر تو، به تبار فخر داری من مفخر گوهر و تبارم^{۱۱}

در سرتاسر دیوان ناصر خسرو، دفاع از دین و برتری مذهب اسماعیلی و فراخواندن مخاطبانش به پیروی از دستوره‌های دینی، به ویژه مذهب اسماعیلی و بزرگان آن، به وضوح و به طور چشمگیری ملاحظه می شود؛ به طوری که اگر بخواهیم افتخارات دینی او را ذکر کنیم، به ناچار باید قسمت اعظمی از دیوانش را نقل کنیم.

او شاعری است که با مخالفان عقیدتی خود می ستیزد و با منطق و خرد با آنان به جدال می پردازد و دیگر شاعران را که تنها به خط و خال دلبر می پردازند؛ نکوهش می کند و معتقد است که شعر باید در خدمت دین، حکمت، خرد، اخلاق و... باشد^{۱۲}. مخالفانش را پند و اندرز می دهد و سخن خود را تبری می داند که شاخه های جهل را از تن آنان می پیراید^{۱۳}. وقتی مخالفانش را نکوهش می کند و عقاید آنان را سخیف و نادرست و بر باطل می داند؛ در حقیقت دارد از خود و عقیده خود دم می زند و فضل عقیده خود را بر آنان بیان می دارد. در دیوان او کمتر جایی است که او روی سخن با مخالفانش نداشته باشد و به ذم آنها نپردازد^{۱۴}.

مفتیان و مبلغان اهل سنت را سخت نکوهش می کند و آنها را دنبال روان می و باده و مال و منال دنیا و عمامه و لباس زربفت می داند. آنها از دین جز اسمی ندارند و در قیامت همه رو سیاه خواهند بود. از این که آنها و مملکت خراسان مطیع ترکان شده اند، سخت می نالد؛ حتی ابو مسلم را که سفاح را به خلافت رسانده است گناهکاری بزرگ می شمارد، همه برای این است که بگوید عقیده و دین من بر حق است و از آن شما ناحق^{۱۵}.

ناصر خسرو در کمتر قصیده ای است که از دین و دیندار بودن سخن به میان نیاورده باشد. دیوان او را می توان سراسر ادب اعتراض و پرخاشگری نسبت به مخالفان دانست. شعر وی دریچه ای است که به روی عالم درون و دریافتهای خویش گشوده و ما را از آن دریچه به تماشا و دیدار دنیای دریافته و معنویت خویش می خواند.

قسمتی از اشعار مذهبی حماسه گونه وی به طور اجمال نقل می شود.

من همی نازش به آل حیدر و زهرا کنم تو همی نازش به سند و هند بدگوهر کنی^{۱۶}

* * *

تا نبودم من به حیدر متصل علم حق با من نمی کرد اتصال
همچو این تاریک رویان روی من تیره بود و تار فام و بسی صقال
چون به من برتافت نور علم او روی دین را خالم اکنون، خوب خال^{۱۷}

و نیز:

من به مَثَل در سپه دین حق
 با تو من ار چند به یک دین درم
 لاجرم آن روز به پیش خدای
 فاطمیم، فاطمیم، فاطمی

در قصیده طولانی دیگری، ضمن مدح مولا علی علیه السلام و ذکر شجاعت‌های وی، حقیقت پیروی از حضرت را به همه مخاطبانش گوشزد می‌کند:

نه‌ام یار دنیا، به دین است پشتم
 در این حصار از جهان کیست؟ آن کس
 هژبری که سرهای شیران جنگی
 به مردی چو خورشید معروف از آن شد
 به زنه‌ار یزدان درون جای یابی

که سخت و بلند است و محکم حصارش
 که بگداخت کفر از تف ذوالفقارش
 بیوسند خاک قدم بنده‌وارش
 که صمصام دادش عطا کردگارش
 اگر جای جویی تو در زینه‌ارش^{۱۸}

و نیز:

پیشرو خلق پس از مصطفی
 بوالحسن آن معدن احسان کزو

کز پس او فخر بود رفتنم
 دل به سخن گشته است آبستم^{۲۰}

مدار سخنان او اگر چه بیشتر بر دین است، اما محور دین‌مداری او مولا علی علیه السلام و وصف آن بزرگوار است که به‌انحاء گوناگون به وصف و توصیف حضرت پرداخته؛ و در کمتر قصیده‌ای است که حضرت را ستاید و مخالفانش را نکوهش نماید و ادامه سخن را به خلیفه فاطمی نکشاند.

بودند همه گنگ و علی گنج سخن بود
 بودند همه موزه و نعلین، علی بود

میمون شجری بود پر از شاخ شجاعت
 برگش همه خیرات و شمارش همه حکمت

او بود درختی که همه بیعت کردند
 و امروز از او شاخی پر بار به جایست

بودند همه چون خر و او بود غضنفر
 بر تارک سادات جهان یکسره افسر

بیخش به زمین، شاخش بر گنبد اخضر
 زان برگ همی بوی و از آن بار همی خور

زیرش گه پیغمبر با خالق اکبر
 با حکمت لقمانی و با ملکیت قیصر^{۲۱}

و نیز در قصیده دیگری که با ردیف «علی» سروده است، به مخالفان آن حضرت می‌تازد:

بهار دل دوستدار علی
 دلم زو نگار است و علم اسپرم

همیشه پُر است از نگار علی
 چنین واجب آید بهار علی

هم این بُد شعار و دثار علی
 دثارم ز دین است و علم

تو ای ناصبی خاموش ابراکه تو
نبارد مگر زابری تاویل قطر
نبود اختیار علی سیم و زر
نه ای آگه از بود و تار علی
بر اشجار و بر کشتزار علی
که دین بود و علم اختیار علی^{۲۲}

و نیز:

ز پیغمبر ما وصی حیدر است
ز فرزندان او خالق را رهبر است
سر و افسردین حق است و ما
اگر توبه آل نبی کافری
ملاحت مکن مان اگر ما چو تو
علی مان اساس است و جعفر امام
چنین زین قیل شیعت حیدریم
که ما بر پی و راه آن رهبریم
چنین فخر امت بدان افسریم
به طاغوت تو نیز ما کافریم
به خیره ره جاهلی نسپریم
نه چون تو ز دشت علی جعفریم^{۲۳}

قوامی رازی

شاعر نیمه اول قرن ششم و از مناقب خوانان شیعه بوده است. در اشعارش فقط خود را تالی سنایی می داند و نام هیچ شاعر دیگری را نمی برد^{۲۴}. ممدوحان او بیشتر همان حاکمان زمانش و نقیبان شیعه شهر ری بوده اند.

در حدود ۳۳۴۸ بیت شامل قصیده و قطعه و غزل از او باقی مانده است. شهرت اشعارش بر مطالب عالی و مضامین حکیمانه از قبیل بند و موعظت و بی وفایی دنیا و... دلالت دارد؛ چون شیعه اثنی عشری بوده است، صریحاً در اشعار خود به این نعمت شکر می گوید و مباحثات می کند و به اسامی ائمه علیهم السلام و به شرایط امامت - از قبیل نص و علم و عصمت - تصریح می کند، شعرش در میان تشیع رواج تمام و رونقی بسزا یافته است^{۲۵}.

در قصیده زیر که بخشی از اصل قصیده است، تبلور اعتقادات شیعی او مبنی بر حقایق وصایت علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام به وضوح، نمایان است.

چو صاحب شریعت پس از کردگار
سپهدار اسلام شیر خدای
گزارنده در یاری شرع تبیین
ز بعد علی یازده سیدند
همه پاک و معصوم و نص از خدای
ز جد و پدر یافته علم دین
ثناگوی بر صاحب ذوالفقار
امیر عرب سید بردبار
بر آورنده از بت پرستان دمار ...
به میدان دین در، ز عصمت سوار
پسیمبر وقار و فرشته شعار
نه از روزگار و نه ز آموزگار

یکی مانده زیشان نهان در جهان
جهانی ازو مانده در انتظار...
نه نیکو بود یوسف خوب روی
به چنگال گرگان زنهار خوار
بدین وقت، مهدی نیاید برون
به شب شمس کی تابد از کوهسار
چو آید به سر مدّت مصلحت
نشیند ز باران رحمت غبار
ز کعبه ندا در دهد جبرئیل
که باطل نهان گشت و حق آشکار^{۲۶}

نمونه این اشعار که حاکی از اعتقادات شیعی او و توحید و مناجات و منقبت پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام است، در سراسر دیوانش یافت می شود؛ از جمله:

پیرایه مردان خدا، حیدر کرار
آن هم نسب و هم نفس احمد مختار
آن حاجب بار در اسرار پیمبر
آن میر دلیر سپه دین جهاندار
شاهی شده هم گوهر او احمد مرسل
شیری شده همشیره او جعفر طیار
سلطان شریعت را او بود سپرکش
میدان شجاعت را او بود سپهدار
جان کرد فدای نبی الله و همی گفت
تقصیر همی باشد و معذور همی دار
از جان و روان سوخته آل رسولم
و اصحاب نبی را به دل و دیده خریدار^{۲۷}
در موعظه و نصیحت و حقایق مذهب اثنی عشری می گوید:

حبّ اهل البیت و اصحاب آنچهان دارم به طبع
کم به تیغ از دوستیشان باز نتوان داشتن
مهر جان و عقل چون مهر ابوبکر و عمر
لیک نتوانم علی را بعد عثمان داشتن
ای قوامی زین سخنها کان گوهر گشته ای
گرچه کارت پیش از این بوده ست دکان داشتن^{۲۸}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سید حسن غزنوی

از شاعران معروف قرن ششم که به قولی، کمال الدین اصفهانی و مجیر بیلقانی و عراقی، همه شاگرد مکتب اویند و به فضل وی مقرر و معترف؛ مخصوصاً جمعی قصیده فخریه سید را که کسی قبل از او بدان گونه شعر نگفته و در فنّ مفاخرت، مقتدای شعرای دیگر محسوب می شود، جواب گفته و بر روش آن قصیده شعر گفته اند^{۲۹}. قصیده مزبور با این ابیات شروع می شود:

داند جهان که قرّه عین پیمبرم
شایسته میوه دل زهرا و حیدرم
دریا چو ابر بار دگر آب شد ز شرم
چون گشت روشنش که چه پاکیزه گوهرم^{۳۰}
و نیز:

من نور سلاله رسولم
من بنده سایه خدایم^{۳۱}

خاقانی

وی نیز در سراسر اشعار خود جا به جا علاقه‌مندی و عشق خود را به مذهب و دین نشان داده است، به‌ویژه که در گونه‌ای از این اشعار، صاحب سبک و شهره شده است. از جمله می‌توان به اشعاری اشاره کرد که بر بالین تربت حضرت رسول ﷺ و در مدح کعبه و نعت پیامبر ﷺ سروده است و در دیوان او بوفور یافت می‌شود:

تاش تحسین ز ملک در صف اعلیٰ شنوند	بنده خاقانی و نعت سربالین رسول
لاف دریا زدنم عنبر سارا شنوند	فخر من بنده ز خاک در احمد بینند
بانگ کوس ملکی به که به صحرا شنوند	نعت صدر نبوی به که به غربت گویم
چون کرم مُرد ز من بانگ معزا شنوند ^{۳۲}	نکنم مدح که من مرثیه گوی کرمم

خاقانی از این نمونه اشعار فراوان دارد، به طوری که وی را شاعر کعبه هم لقب داده‌اند.

نظامی

وی که از جمله شاعران بزرگ و رکن رکن ادب فارسی است، شاعری است که به قول خود او هیچ‌گاه لب به می‌آلوده نکرده و نماز شب خوان بوده است:

به یزدان قسم تا که من بوده‌ام به می‌دامن لب نیالوده‌ام

مخزن الاسرار، این کتاب سترگ و پر ارزش را در عنفوان راه و سلوک معنوی خود سروده است. همه جا شعر خود را ملهم از عنایات باری تعالی و الطاف پیامبر ﷺ می‌داند. وقتی مدح باری تعالی و پیامبر را می‌کند؛ در حقیقت نوعی نازش و مباحثات و روح حماسی در سخنش مشاهده می‌شود، به‌ویژه آن که در بحر متقارب - بحر آشنای اشعار حماسی - سروده است:

من آن ذره خردم از دیده دور	که نیروی تو بر من افکند نور
به نیروی تو چون پدید آمدم	در گنجها را کلید آمدم
به سر بردم اول بساط سخن	دگر ره کنم تازه دُرچ کهن
به اول سخن دادیم دستگاه	به آخر قدم نیز بنمای راه
صفایی ده این خاک تاریک را	که به بیند این راه باریک را
بر آنم کزین ره بدین تنگنای	به خشنودی تو ز من دست و پای
حفاظت چنان باد در کار من	که خشنود گردی ز گفتار من
چو از راه خشنودی آیم برت	نیچم سر از قول پیغمبرت ^{۳۳}

این ابیات همگی بیانگر روح خداجویی و تعهد و تقید به مذهب و دورنمایی از روح تعبد و

پایبندی نظامی به دین و مذهب است.

علاءالدوله سمنانی

وی نیز از عارفان بزرگی است که به معتقدات خود اشاره کرده و بدانها افتخار می‌کند:

ممنم پیرو راستین محمد	ز مستتر شدان کمین محمد
سرم بر سر آستان محمد	لبم بر لب آستین محمد
شده رهبرم در طریقت علی	جز او نیست رهبر به دین محمد
ببود صحت جدهام در نسب	مبین چون نور مبین محمد
چو این میوهام هست آن شاخسار	به جان زان شدم من رهین محمد
علاءالدوله انصاف ده در جهان	چه دین به ز دین مبین محمد
علا با علی نسبتی تمام	معین یافت ز آب و زمین محمد
ز حسن حسن برخورداری وز حسین	شوی در معارف امین محمد
ایارب، توکن عون آل العبا	که این است نقش نگین محمد
حسن با حسین، فاطمه با علی	بُدند بر یسار و یمین محمد
توولا بدیشان کن از مؤمنی	تبرّا ز اعداء دین محمد ^{۳۴}

خواجو

وی از شاعران بزرگ شیعه مذهبی است که عقاید خود را به هیچ وجه انکار نکرده است. عشق

او به اهل بیت و به ویژه مولا علی علیه السلام در اشعارش واضح و هویداست. در قصیده‌ای در منقبت مولا علی علیه السلام چنین گوید:

جان ثناخوان من تا ابد از مدحتش	باز نیاید چو مرغ از گل و برگ سمن
در ره مهرش فلک مشوره با من کند	زانکه بود مستشار نزد خرد مؤتمن
چون ببرم از جهان حسرت آل رسول	روز جزا در برم سوخته بینی کفن
سرور قد کلک من چون متمایل شود	ریزدش از چین زلف نافه چینی به من
گفته خواجو گلی است رسته ز گلزار جان	کاید از انفاس او بوی خرد بی سخن ^{۳۵}

در ترکیب بندی، ضمن مدح مولا علی علیه السلام و ائمه اثنی عشر علیهم السلام اگر چه خود را مالک ملک

معرفت می‌داند و این که دل او شمع انجمن است و روشنی بخش محفل دیگران، همه این افتخارات را در سایه اهل بیت ارزش می‌دهد:

مرا که مالک ملک ملوک معرفتم
جهان معرفت و ملک دین مسخر باد
دلَم که مهر زند آل زر بر احکامش
فدای حکم جهانگیر آل حیدر باد
ضمیر روشن خواجه که شمع انجمن است
چراغ خلوتیان رواق شش در باد
روان او که شد از آب زندگی سیراب
امین منت ساقی حوض کوثر باد
در آن نفس که بُود مرغ روح در پرواز
میاد جز به رخ اهل بیت چشمش باز^{۳۶}

خواجه قصیده‌ای دارد که با عنوان «فی خلوص العقیده و مناقب الائمة الاثنی عشر رضوان الله علیهم» که در آن چهارچوب عقاید خود را ترسیم کرده است؛ فقط چند بیت از آن نقل می‌شود:

تا کی بر آستانه این شش دری سرا
باشم ز آشیانه مألوف خود جدا
وقت است کز منازل تقلید بگذرم
و آرم به صحن گلشن تحقیق متکا
من رافضی نیم که کنم پشت بر عتیق
یا خارجی که روی بتامم ز مرتضی
لیکن اگر به کعبه کنم سجده یا به دیر
باشد مرا به عترت پیغمبر اقتدا
دانی که چیست رایحه بوستان قدس؟
یک شمه از روایح انفاس مصطفی^{۳۷}

ابن یمین

شاعری است شیعه مذهب، که چند قصیده در مدح حضرت رسول ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام سروده است. وی سریداران را مدح گفته و همین امر بیانگر عقیده شیعی اوست. به نمونه‌ای از اشعار او در اظهار علاقه به دین اسلام و مذهب شیعه و بزرگان آن اشاره می‌شود:

ای دل ار خواهی گذر بر گلشن دارالبقا
جهد کن کز پای خود بیرون کنی خار هوا
ور نمی خواهی که پای از راه حق یکسو نهی
دست زن در عروة الوثقای شرع مصطفی
راه شرع مصطفی از مرتضی جو، زان که نیست
شهر علم مصطفی را در به غیر از مرتضی
مرتضی را دان ولی اهل ایمان تا ابد
چون ز دیوان ابد دارد مثال انما
غیر او را کس نزیید از سلونی دم زدن
زبان مقتدای سجاد و آنکه باقر است
پس تقی آن‌که نقی آن‌که امام عسکری
بعد از ایشان مقتدای سجاد و آنکه باقر است
کردگارا جان پاک هر یکی زین جمع را
گرچه من کابین یمینم کرده‌ام عصیان بسی
دوستدار خاندان مصطفی و مرتضی
کایزد از لطف و کرم بخشد بدان پاکان مرا^{۳۸}

وی در قصیده‌ای تماماً به مدح حضرت علی علیه السلام پرداخته و در پایان دست کمک به دامن آن حضرت یازیده است:

مقتدای اهل عالم چون گذشت از مصطفی
ابن عمّ مصطفی را دان علی مرتضا
آن علی اسم و مسمی کز علو مرتبت
اوج گردون با جنابش ارض باشد با سما
آنکه از مغرب به مشرق کرد رجعت آفتاب
تا نماز با نیاز او نیفتد در قضا
آنکه نسبت خرقة را یکسر به درگاهش برند
سالکان راه حق از اولیا و اتقیا
وان که می‌زبید که روح الله ز بهر افتخار
نوبت صیبتش زند فوق السموات العلا
منقبت از جان و دل کابین یمین می‌گویدش
هست اظهار عبودیت نه انشاء ثنا^{۳۹}

در قصیده‌ای در مدح حضرت امام رضا علیه السلام و تعریف بقعه متور آن حضرت، چنین عرض ارادت می‌کند:

گوهرافشان کن ز جان، ای دل! که می‌دانی چه جاست
مهبط نور الهی روضه پاک رضاست
دُرّ دریای فتوت، گوهر کان کرم
آنکه شرح جود آباء کرامش هل اتاست
ظلمت و نور جهان عکسی زموی روی اوست

موی او واللّیل اذیغشی و رویش و الضّحاست^{۴۰}
در قصیده‌ای در مدح خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام و بقیه امامان هدی علیهم السلام از وصایت و امامت مولا علی علیه السلام بشدت دفاع می‌کند و می‌گوید:

مظهر نور نخستین، ذات پاک مصطفاست
مصطفی کو اولین و آخرین انبیاست
آنکه هستی برطفیلش حاصل است افلاک را

وین نه من تنها همی گویم، بدین گویا خداست
در صفات ذات پاکش زحمت اطناب نیست
گفته شد اوصاف او یکسر چو گفتمی مصطفاست
چون نبی بگذشت امت را، اسامی واجب است

وین نه کاری مختصر باشد مرا این را شرطهاست
حکمت است و عصمت است و بخشش و مردانگی

کثر نشین و راست می‌گو تا زیاران این کراست؟

این صفات و زین هزاران بیش و عصمت بر سری
 با وصی مصطفی یعنی علی المرتضاست
 با چنین فاضل ز مفضولی تراشیدن امام
 گر صواب آید تورا، باری به نزد من خطاست
 چون گذشت از مرتضی، اولاد او را دان امام
 اولین زیشان حسن، وانگه شهید کربلاست
 بعد از او سجّاد و آنگه باقر و صادق بود
 بعد از او موسی نجی الله و بعد از وی رضاست
 چون گذشتی زو تقی را دان امام، آنگه نقی
 پس امام عسکری کاهل هدی را پیشواست
 بعد از او صاحبِ زمان کز سالهای دیرباز
 دیده‌ها در انتظار روی آن فرخ لقااست
 چون کند نور حضور او جهان را باصفا
 هرکژی کاندر جهان باشد شود یکباره راست
 این بزرگان هر یکی را در جناب ذوالجلال
 از بزرگی، رفعتی فوق سماوات العلاست
 این عنایت بس بود ابن یمین را بهر آنک
 هرکه باشد بنده شان در این دو دنیا پادشاست^{۴۱}
 در قصیده‌ای دیگر به مطلع زیر در مدح حضرت علی علیه السلام مقام شامخ حضرت را ارج می‌نهد و
 وصایت و امامتش را گوشزد و قبول فرمانبری او را واجب می‌داند:
 نوری که هست مطلع آن هل اتی علی‌ست
 خلوت نشین صومعه اصطفی علی‌ست

تا آن جا که گوید:

از هر عطیه کابن یمین را خدای داد
 دارم امید عفو، گرم هست صد گناه
 و نیز در قصیده‌ای دیگر می‌گوید:
 مرا مذهب این است گیری تو نیز
 که بعد از نبی مقتدای به حق
 فاضلترینش دوستی مرتضی علی‌ست
 بر اعتماد آن‌که مرا پیشوا علی‌ست^{۴۲}
 همین ره گرت مردی و مردمی‌ست
 علی بن بوطالب هاشمی‌ست^{۴۳}

مقوله‌های دیگری با همین مضامین نیز وجود دارد که ابن یمین در دفاع از ولایت علی علیه السلام و فرزندانش گوشزد کرده است که از ذکر تمامی آنها خودداری شد.

سلمان ساوجی

وی خود را مدّاح آل نبی می‌داند و التجا به آل علی علیهم السلام دارد و مخالفان آن حضرت را پلیدتر از ابن ملجم می‌داند. به کوری چشم مخالفان، حسینی مذهب است و به آن بزرگواران توّسل می‌جوید:

سلمان ز مدح آل نبی دُرج سینه را همچون صدف خزینه عقد لال یافت
جز در ثنای ایزد بی چون حرام گشت شعر ره‌ی که رونق سحر حلال یافت
یارب! به صاحب شب اسری که با حبیب در خلوت دنی فتدلی وصال یافت
کز حال این شکسته درویش وامگیر آن یک نظر که در دو جهان زان وصال یافت^{۴۴}
و نیز:

هرکس که بغض شیر خدا در درون اوست آن سگ بسی پلیدتر از ابن ملجم است^{۴۵}
در قصیده‌ای دیگر در منقبت و مرثیه امام حسین علیه السلام محبت و علاقه وافر خود را به آن حضرت بیان کرده است:

هرکس از باطن به جایی التماسی می‌کند زان میان ما را جناب آل حیدر التجاست
کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست...
یا ابا عبد الله از لطف تو حاجات همه چون روا شد حاجت ما گر بر آید هم رواست^{۴۶}

پی‌نوشتها

- ۱- ذبیح الله صفا: حماسه‌سرایی در ایران، ص ۶.
- ۲- همان، ص ۵.
- ۳- همان، ص ۱۶.
- ۴- شبلی نعمانی: شعر العجم، ج چهارم، ص ۸۷.
- ۵- ذبیح‌الله صفا: گنج سخن، ج اول، ص ۸۹ (مقدمه).
- ۶- همان، ص ۶۵.
- ۷- سعید نفیسی: محیط زندگی، احوال و اشعار رودکی، ص ۴۴۱.
- ۸- همان، ص ۵۰۰.
- ۹- مهدی درخشان: اشعار حکیم کسایی مروزی، ص ۴۵.
- ۱۰- همان، ص ۴۶.

- ۱۱- دیوان ناصر خسرو، به تصحیح مهدی محقق و مجتبی مینوی. ص ۴۱۹.
- ۱۲- همان، قصاید شماره ۲۱۶ و ۲۱۷.
- ۱۳- همان، قصیده شماره ۱۰۵.
- ۱۴- همان، قصاید شماره های ۱۷۰، ۲۱۷، ۲۲۴ و ۲۴۲.
- ۱۵- همان، قصیده شماره ۲۲۸.
- ۱۶- همان، ص ۴۵۴.
- ۱۷- همان، ص ۷۳.
- ۱۸- همان، ص ۵۵.
- ۱۹- همان، ص ۳۳۷.
- ۲۰- همان، ص ۳۰۴.
- ۲۱- همان، ص ۱۳۲.
- ۲۲- همان، ص ۱۸۴.
- ۲۳- همان، ص ۵۰۵.
- ۲۴- دیوان قوامی رازی، میر جلال الدین ارموی (محدث). مقدمه.
- ۲۵- همان.
- ۲۶- همان، ص ۱۶۸.
- ۲۷- همان.
- ۲۸- همان، ص ۱۳۳.
- ۲۹- دیوان سید حسن غزنوی، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، ص ۳۹۸.
- ۳۰- همان، ص ۱۱۲.
- ۳۱- همان، ص ۲۸۷.
- ۳۲- دیوان خاقانی: سید ضیاءالدین سجادی، ص ۱۰۲.
- ۳۳- خمسة نظامی (اقبالنامه). به تصحیح وحید دستگردی، ص ۶.
- ۳۴- دیوان شیخ علاءالدوله سمنانی، به تصحیح عبدالرفیع حقیقت، ص ۲۸۱.
- ۳۵- دیوان اشعار خواجوی کرمانی، به کوشش احمد سهیلی خوانساری، ص ۱۰۴.
- ۳۶- همان، ص ۶۱۹.
- ۳۷- همان، ص ۵۷۱.
- ۳۸- دیوان ابن یمین فریومدی، به کوشش حسینعلی باستانی راد، ص ۸.
- ۳۹- همان، ص ۱۰.
- ۴۰- همان، ص ۳۷.
- ۴۱- همان، ص ۳۸.
- ۴۲- همان، ص ۳۹.

۴۳- همان، ص ۳۵۵.

۴۴- دیوان سلمان ساوجی، به کوشش منصور مشفق، ص ۴۲۳.

۴۵- همان، ص ۴۳۶.

۴۶- همان، ص ۴۲۵.

منابع

- ابن یسین فریومدی: دیوان، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران، کتابخانه سنایی، ۱۳۴۴.
- خاقانی شروانی: دیوان، به تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، ۱۳۵۷.
- خواجوی کرمانی: دیوان اشعار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، چاپ پازنگ، ۱۳۶۹.
- سلمان ساوجی: دیوان، به تصحیح منصور مشفق، تهران، ۱۳۶۷.
- سید حسن غزنوی: دیوان، به تصحیح مدرّس رضوی، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۶۲.
- شبلی نعمانی: شعر العجم، ترجمه فخر داعی گیلانی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- صفا، ذبیح الله: حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- صفا، ذبیح الله: گنج سخن، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
- علاءالدوله سمنانی (شیخ): دیوان، به تصحیح عبدالرفیع حقیقت، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۴.
- قوامی رازی: دیوان، به تصحیح میرجلال‌الدین ارموی محدث، تهران، چاپخانه سپهر، ۱۳۴۴.
- کسایی مروزی: اشعار، به کوشش مهدی درخشان، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.
- ناصر خسرو: دیوان، به تصحیح مهدی محقق و مجتبی مینوی، ۱۳۵۷.
- نظامی گنجوی: کلیات خمسة نظامی، به تصحیح وحید دستگردی، بی نا، بی تا.
- نفیسی، سعید: محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، امیرکبیر، بی تا.